
هنر سازه تکرار و دلالت‌های معنایی آن در حکمت‌های نهج‌البلاغه

ریحانه ملازاده* / فرزانه رحمانیان**

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۶/۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۱/۱۳

چکیده

کلام امام علی علیه السلام سرشار از انواع تکنیک‌های متنوع بلاغی است. از این میان تکرار به‌عنوان ابزاری مؤثر در جلب توجه مخاطب و انتقال معانی مورد نظر، جایگاه ویژه‌ای دارد. در پژوهش حاضر نگارندگان ضمن بیان آرایه تکرار و جایگاه آن در نقد قدیم و جدید، به انواع آن از نظر نحوی و بلاغی اشاره کرده‌اند و نمونه‌هایی از تکرار در حکمت‌های نهج‌البلاغه را استخراج کرده و ضمن اشاره به نکته‌های نحوی یا بلاغی، دلالت‌های احتمالی آن را بیان نموده‌اند. این جستار با بررسی کارکردهای تکرار در حکمت‌های نهج‌البلاغه در پی نشان دادن بخشی از ویژگی‌های کلام امام علی علیه السلام به شیوه تحلیلی توصیفی است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد محورهای تکرار در حکمت‌های امام در چهار سطح مختلف حرف، کلمه، عبارت و جمله دیده می‌شود و ایشان این شیوه را به‌عنوان سبکی برانگیزنده و تأثیرگذار به‌منظور توسعه محتوا و آهنگ کلام خود به کار برده‌اند.

واژگان کلیدی

بلاغت نهج‌البلاغه، حکمت تکرار، دلالت‌های معنایی.



طرح مسئله

نهج‌البلاغه مهم‌ترین میراث نثری بی‌نظیر در زبان عربی است که دید همه‌جانبه و عمیقی در رابطه انسان با خدا و جهان پیرامونش دارد. به جرأت می‌توان گفت روزگار از کهنه کردن این کتاب که مخاطب سخنش انسان است، ناتوان بوده و ظهور اندیشه‌های نو بر ارزش آن افزوده است. در این کتاب نشانه‌هایی از علم و دانش امیرمؤمنان علیه السلام که دریای جوشان معارف ارزنده بشری است رخ نموده و به‌صورت خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار یا حکمت‌ها نمایان شده است.

حکمت، کلامی مختصر و فصیح است که پند و نصیحتی سودمند یا نگرشی اندیشمندانه را نسبت به هستی و زندگی در بر می‌گیرد. (طبال، ۱۹۸۵: ۱۱۸)

در فرهنگ فارسی حکمت به‌معنای علم، راستی، درستی، عدل، کلام موافق، حق معرفت و انجام فعل پسندیده آمده است. (معین، ۱۳۷۹)

حکمت ثمره و نتیجه خرد، احساس و عاطفه است و بهتر است بر حرارت، سلیس و روان باشد. (قطب، ۲۰۰۳: ۷۷)

البته افزون بر تجربه‌ها و تأملات انسان، آموزه‌های دینی و ارزش‌های اخلاقی می‌توانند از منابع حکمت باشند. با اندکی تأمل می‌توان دریافت که حکمت‌های نهج‌البلاغه حاوی دستورهایی است که باعث رسیدن انسان به کمال و سعادت می‌شود و دایرة‌المعارفی در زمینه‌ی تعلیم و تربیت به‌شمار می‌رود.

این کتاب که تالی تلو قرآن شمرده می‌شود، اگرچه از دیرباز جایگاه ویژه‌ای از مطالعات پژوهشگران را به خود اختصاص داده اما از منظر بلاغت جدید کمتر مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

از میان آرایه‌های ادبی صنعت تکرار یکی از پرکاربردترین اسلوب‌های بیانی کلام است که افزون بر انتقال مفاهیم و مضامین موردنظر به مخاطب در ارتقای زیبایی و کیفیت متن نیز نقش برجسته‌ای از خود ایفا می‌کند. البته باید به این نکته توجه داشت که استفاده نابه‌جا از آن محل فصاحت و بلاغت بوده و از سوی برخی ناقدان نکوهیده شده است.

این اسلوب که به اشکال مختلفی در متن نمود می‌یابد دلالت‌های معنایی متعددی مانند تأکید، بشارت، تهدید، عبرت، تفهیم مطلب و مانند آن ایجاد می‌کند.

در حکمت‌های امام علی علیه السلام تکرار به شکل‌های مختلفی ملاحظه می‌شود که هر یک به نوعی در تأثیر معنایی متن دخالت دارد و به‌طور مستقیم به فهم بهتر معنا کمک می‌کند.

مقاله حاضر بر آن است تا دلالت‌های معنایی تکرار را در حکمت‌های نهج‌البلاغه مورد بررسی قرار داده و نقش این هنر سازه را در میزان تأثیرگذاری محتوای کلام بر مخاطب نشان دهد.

بدین‌منظور پس از مطالعه حکمت‌های امام علی علیه السلام نمونه‌هایی از حکمت‌هایی که در آنها تکرار به کار رفته استخراج شده و دلالت‌های معنایی آن به شیوه تحلیلی توصیفی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

این مقاله در پی پاسخ به سؤال‌های ذیل است:

۱. تکرار در حکمت‌ها به چه صورت دیده می‌شود؟

۲. هنر سازه تکرار چه معانی جدیدی را در متن به خواننده انتقال می‌دهد؟

درباره عنصر تکرار پژوهش‌های ارزشمند بسیاری در حوزه شعر فارسی و عربی انجام شده است اما به دلیل اینکه کاربرد تکرار بیشتر از منظر زبان‌شناسی مورد توجه قرار گرفته، اکثر پژوهش‌های حاضر به شعر معاصر اختصاص یافته است و تعداد معدودی نیز به متون دینی پرداخته‌اند. در حوزه متون دینی نیز قرآن بیشتر مورد توجه بوده و آثاری هرچند اندک در این باب بدان اختصاص یافته است.

هدف از تحقیق حاضر نشان دادن گوشه‌ای از زیبایی‌های شگرف نهج‌البلاغه و نبوغ بلاغی امیر بیان، امام علی علیه السلام است. با توجه به جایگاه عظیم نهج‌البلاغه و اهمیت کاربرد صحیح و به جای هنر سازه تکرار در کلام و متن و نیز عدم وجود پژوهش مستقلی درباره آرایه تکرار در حکمت‌های نهج‌البلاغه، ضرورت پرداختن به این بحث نمود می‌باید. امید می‌رود از رهگذر این تحقیق افق‌های جدیدی برای نگاهی نو به نهج‌البلاغه پیشاپیش محققان گشوده شود و زمینه بهره‌گیری بیشتر از این میراث بی‌بدیل فراهم گردد.

مفهوم‌شناسی

یک. تکرار در لغت و اصطلاح

تکرار در لغت از ماده «الکرر»: الرجوع، «کرر علیه یکرر کراً و کرورا و تکراراً»: عطف. «کرر عنه»: رجوع. «کرر الشیء»: أعاده مرّة بعد أخرى. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۵ / ۱۳۵)

حرف «کاف و راء» در اصل بر جمع و تکرار دلالت می‌کند. (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۵ / ۱۲۶) پس دوباره انجام دادن کاری تکرار نامیده می‌شود. ابن‌اثیر می‌گوید: «تکرار دلالت دوباره لفظ است بر یک معنا، به عنوان مثال هنگامی که به یک نفر می‌گوی: «أسرع أسرع»، که در حقیقت یک معنا (بشتاب) در قالب دو لفظ ذکر شده است». (ابن‌اثیر، بی‌تا: ۲ / ۲۸۱)

در اصطلاح منظور از «تکرار» ذکر کلمه یا لفظ در یک سبک بیش از یک بار برای تأکید یا جلب توجه یا ایجاد وحشت یا تعظیم یا لذت است. (ابن‌قتیبه، ۱۹۸۱: ۲۴۱ - ۲۳۲)





در یک اثر فنی آوردن عناصر مشابه در مواضع مختلف «تکرار» نامیده می‌شود. تکرار با همه اشکالش اساس آهنگ و قافیه شعری را تشکیل می‌دهد. همچنین بسیاری از آرایه‌های بدیعی نظیر: عکس، تفریق، جمع و تفریق، ردّ عجز بر صدر بر پایه تکرار استوار است (مجددی وهبة و کامل المهندس، ۱۹۸۴: ۱۱۸ - ۱۱۷)

دو. تکرار از نگاه ناقدان

عنصر تکرار یکی از ابزارهای بلاغی است که برای ادای مضمون به کار می‌رود و از طریق تحریک احساسات و ایجاد هیجان به اقناع مخاطب می‌پردازد. (فضل، ۱۹۹۲: ۲۵۵)

تکرار کلمات در یک متن بی‌هدف و ناخودآگاهانه نیست بلکه یک مؤلف یا خطیب، کلمات را متعمدانه به کار برده و تکرار می‌کند؛ زیرا تکرار یک کلمه در بافت کلی متن و شکل‌گیری معانی سایر کلمات مرتبط با متن نقش دارد. (زیتون، ۱۳۹۴: ۲۵)

در کتب نحوی و بلاغی عربی، نظرهای متفاوتی درباره اسلوب تکرار وجود دارد؛ برخی مانند فرآء معتقدند تکرار برای تأکید صورت می‌گیرد (سید مرتضی، ۱۳۲۵: ۸۴) برخی از عالمان بلاغت میان تأکید و تکرار تفاوت قائلند، از جمله اینکه شرط تأکید را بر خلاف تکرار اتصال دانسته‌اند و اینکه از سہ بار بیشتر نشود؛ از این رو آیه «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَان» در سورة الرحمن را تکرار دانسته‌اند نه تأکید (مرتضی زبیدی، ۱۴۱۴: ۷ / ۴۴۰) شریف مرتضی برای تکرار آیه مبارکه مذکور قائل به دلالت معنایی است؛ وی معتقد است دلالت تکرار برای حسن تقریر و تثبیت نعمت‌های گوناگون بوده به طوری که تکذیب آن توبیخ به حساب آمده است؛ به عبارت دیگر اگر شخصی به دیگری بگوید: آیا من به تو خوبی نکردم که برای تو اموالی قرار دادم؟ آیا به تو خوبی نکردم که تو را از بدی‌ها رهانیدم؟ آیا به تو خوبی نکردم که چنین و چنان کردم، در اینجا تکرار خوب است؛ زیرا اختلاف در نوع اقرارها باعث تثبیت کلام و تعدد معانی می‌شود. همچنین در پاسخ به توجیه تکرار در سوره کافرون و اینکه چه چیزی تکرار نفی را نیکو کرده، نظرهای مختلفی بیان شده است؛ ابن عباس و ثعلب درباره حسن تکرار بر این باورند که هر لفظی معنایی را حمل می‌کند، به طوری که دیگر لفظ حامل آن معنا نیست. از این دست تکرار در کلام عرب و اشعار آنها بسیار است.^۱ (سید مرتضی، ۱۳۲۵: ۸۷ - ۸۳)

۱. به عنوان مثال مهلهل؛ شاعر جاهلی در رثای کلیب از صنعت تکرار به طور چشم‌گیری بهره برده است. در این قصیده افزون بر تکرار عبارت‌ها تکرار مصراع نیز دیده می‌شود که فلسفه آن را می‌توان در اختلاف معانی دانست. (رک: سید مرتضی: ۱۳۲۵: ۸۷ - ۸۶)

در علم نحو تأکید به دو قسم تقسیم می‌شود؛ نوع یکم تکرار عین لفظ مانند: «قد قامت الصلاة، قد قامت الصلاة» و نوع دوم تکرار معنای لفظ است که برای افاده شمول یا تحقیق و تثبیت می‌آید. عمومیت مانند: «أقام القوم كلهم» و استقرار مانند: «قام زيد نفسه». (ابن جنی، بی‌تا: ۳ / ۱۰۶ - ۱۰۳؛ ابن عقیل، ۱۴۱۱: ۳ / ۲۱۴ - ۲۰۶)

در علم بلاغت تکرار در مبحث اطناب ذکر شده، بدین معنا که اگر در متن لفظی دو بار یا بیشتر بنا به دلایلی تکرار شود، اطناب صورت گرفته است. انگیزه‌های اطناب نیز زیاد است که از آن جمله می‌توان به تثبیت معنا، تأکید و تقریر معنا در نفس مخاطب، استیعاب، زیادت ترغیب در عفو، ترغیب در قبول نصیحت، اشاره به شأن مخاطب، تکرار لفظ با متعلقات متفاوت، قصد لذت، ارشاد مخاطب و مانند آن اشاره کرد.^۱ (هاشمی، ۱۳۷۳: ۲۳۸ - ۲۳۷) تکراری که باعث اطناب می‌شود در صورتی حسن شمرده می‌شود که دارای نکته‌ای باشد و گرنه تطویل خواهد بود و مخل فصاحت می‌گردد. (امین شیرازی، ۱۳۷۱: ۲۱۸)

برخی تکرار را از جمله عادت‌های رایج عرب دانسته‌اند که با اهداف ذیل انجام می‌گیرد:

- تأکید: الصابرون الصابرون هم الفائزون.
- لذت بردن از ذکر دوباره کلام: یا حبیبی یا حبیبی.
- حسرت و حزن از مصیبت و بلا: این قبر امی این قبر امی.
- تشویق به شنیدن سخن یا انجام کار یا پذیرفتن اندیشه‌ای: طوبی لهم فطوبی لهم.
- منع از انجام کاری یا بازداشتن از پذیرفتن اندیشه‌ای: احذروا احذروا یا ایها الناس.
- تهدید و ایجاد ترس از نزول بلا و عذاب: الویل ثم الویل ثم الویل.
- دور شمردن چیزی به دلایل مختلف: هیهات هیهات منّا الذلّة.
- استغاثه: وا محمداه وا علیاه وا حسناه.
- توییح و نهی: أما قلت لكم أما قلت لكم؟

۱. گاهی در قرآن تکرار عین جمله برای تأکید آمده است، مانند این آیه کریمه: «كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ * ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ» (تکائر / ۴ - ۳) که تأکید در انذار و تخویف است، یا برای طول فصل صورت می‌پذیرد، مانند این قول خدای متعال: «إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» (یوسف / ۴) یا به قصد ایغال است؛ یعنی کلام را با نکته‌ای به اتمام می‌رساند که معنای بدون آن نکته تمام است، مانند: «قَالَ يَا قَوْمِ أَتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ * أَتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ» (یس / ۲۱ - ۲۰) جمله «و هم مهتدون» اگر نمی‌آمد معنا تمام بود؛ زیرا رسول خدا هدایت‌کننده است، ولی این جمله بیشتر بر پیروی از رسل تشویق می‌کند و صفت آنها را شرح می‌دهد. (ر.ک: هاشمی، ۱۳۷۳: ۲۳۸ - ۲۳۷)

- تفهیم کلام: اعلما علموا یا ایها الناس.

- تکریم و تعظیم فرد: الکریم بن الکریم بن الکریم. (غضنفری، ۲۰۱۴: ۷ - ۶)

سه. تکرار حرف

می‌توان تکرار حرف را یکی از ابزارهای بلاغی و سبکی دانست که در عمق بخشیدن به معنا و تأکید آن بر مخاطب تأثیرگذار است. تکرار حرف باعث تکرار صوت شده و در نتیجه آوایی خوش ایجاد می‌گردد. طبعاً طنین و آهنگ دلنشین کلام بر حسن بیان می‌افزاید، به‌عنوان نمونه تکرار حرف «باء» و «میم» در این حکمت امام علیه السلام مورد بررسی قرار می‌گیرد:

اعْجَبُوا لِهَذَا الْإِنْسَانِ يَنْظُرُ بِشَحْمٍ وَيَتَكَلَّمُ بِلَحْمٍ وَيَسْمَعُ بِعَظْمٍ وَيَتَنَفَّسُ مِنْ حَرْمٍ.

(حکمت ۸)

از ویژگی‌های انسان در شگفتی مانید، که: با پاره‌ای «پی» می‌نگرد و با «گوشت» سخن می‌گوید و با «استخوان» می‌شنود و از «شکافی» نفس می‌کشد.

در این حکمت که به شگفتی‌های آفرینش انسان اختصاص دارد، عظمت خالق با تأمل در خلقت اعضای چهره آدمی هویدا می‌شود. صورت عضو آشکار بدن است، از این‌رو نگاه به آن برای انسان به عادت روزمره تبدیل شده است. حضرت با طرح این حکمت و با جلب توجه در نوع نگرش به اعضای بدن عظمت خالق انسان و به طبع آن جهان هستی را در جمله‌ای کوتاه یادآور می‌شود.

در این حکمت همان‌طور که ملاحظه می‌شود حرف جرّ «باء» ۳ بار و حرف «میم» نیز در مجموع ۶ بار تکرار شده که ۵ بار آن در انتهای واژگان «شحم، یتکلم، لحم، عظم و حرم» است. «تکرار عامل با حرف عطف تنها برای تأکید است». (کرمانی، بی‌تا: ۶۷)

دو حرف «باء» و «میم» از حروف شفوی بوده و از صفات آن نرمش و انعطاف‌پذیری، جمع شدن و نگهداشتن است (عباس، ۱۹۹۸: ۷۶) همان‌طور که ملاحظه می‌شود صوت ناشی از آن با محتوای کلام که بیان شگفتی‌های آفرینش است، متناسب است. از سوی دیگر می‌توان گفت تکرار صوت و آهنگ در پی تکرار یک یا دو حرف ایجاد می‌شود و این تکرار در جلب توجه مخاطب و تشویق برای شنیدن ادامه کلام بسیار مؤثر است. اگر فعل «یتکلم» را نادیده بگیریم ملاحظه می‌شود که تکرار سکون حرف قبل از میم در چهار اسم باقی مانده نیز در ساختار صوتی بنا شده، دخالت دارد، بنابراین نقش تکرار را می‌توان در ایجاد موسیقی و جلب توجه مخاطب خلاصه نمود، نظیر این تکرار در حکمت ذیل نیز آمده است:



خَالِطُوا النَّاسَ مُخَالَطَةً إِنْ مِتُّمُ مَعَهَا بَكَوْا عَلَيْكُمْ وَإِنْ عِشْتُمْ حَتُّوا إِلَيْكُمْ. (حکمت ۱۰)

با مردم آن‌گونه معاشرت کنید، که اگر مردید بر شما اشک ریزند و اگر زنده ماندید، با اشتیاق سوی شما آیند.

حضرت روش زندگی با مردم را در یک جمله گنجانده است. در این جمله افزون بر تکرار ریشه «خلط»، باز هم تکرار حرف «میم» به چشم می‌خورد. این حرف با ۷ بار تکرار موسیقی ملایمی به جمله بخشیده است. آهنگ ایجاد شده بر پایه سکون «میم» در آخر واژگان «متّم، علیکم، إلیکم» و ضمهٔ پیش از آن بنا شده است.

قَدْ بَصُرْتُكُمْ إِنْ أَبْصَرْتُمْ وَقَدْ هُدَيْتُمْ إِنْ اهْتَدَيْتُمْ وَأَسْمِعْتُمْ إِنْ اسْتَمَعْتُمْ. (حکمت ۱۵۷)

اگر چشم بینا داشته باشید، حقیقت را نشانتان داده‌اند، اگر هدایت می‌طلبید، شما را هدایت کردند، اگر گوش شنوا دارید، حق را به گوشتان خواندند.

از دیدگاه نحوی کاربرد «إن» بر سر جملهٔ فعلیه بیانگر تأکید بر حدث فعلی (رویداد فعلی) است (جیگاره، ۱۳۹۴: ۱۵۳) بنابراین تکرار آن بر میزان تأکید متکلم می‌افزاید. همچنین حرف «قد» بر سر فعل ماضی دلالت بر تحقیق دارد (مجموعه نویسندگان، ۱۴۱۶: ۱۳۰) که تکرار آن نیز به وقوع حتمی مطلب اشاره می‌کند.

همچنین تکرار حرف «میم» ۶ مرتبه، ملاحظه می‌شود. از آنجا که موضوع حکمت پند و موعظه است، تکرار حرفی که صفت نرمی و انعطاف‌پذیری دارد، بسیار مناسب با مقصود متکلم است. این تکرارها افزون بر معنای تأکیدی به دلیل همراه بودن با آرایهٔ جناس در آهنگین ساختن جمله نقش به‌سزایی داشته است.

لَا غِنَى كَالْعَقْلِ وَلَا فَقْرٌ كَالْجَهْلِ وَلَا مِيرَاثٌ كَالْأَدَبِ وَلَا ظَهِيرٌ كَالْمُشَاوَرَةِ. (حکمت ۵۴)

هیچ ثروتی چون عقل و هیچ فقری چون نادانی نیست. هیچ ارثی چون ادب و هیچ پشتیبانی چون مشورت نیست.

در این فراز استهلال به «لای نافی» و تکرار آن و استفاده از حرف تشبیه مکرر «کاف» را نمی‌توان تنها ابزاری بلاغی یا ساختاری برشمرد بلکه تکرار «لا» در جملاتی متوالی افزون بر تأکید معنا به هدف فرهنگ‌سازی یا تربیت مخاطب به‌کار رفته است. استفاده از حرف تشبیه «کاف» به‌جای فعل یا اسم باعث می‌شود معنای شباهت در کمترین شکل انتقال یابد و به‌عبارتی ایجاز



مناسب داشته باشد. اسمیه بودن جمله نیز دلالت بر ثبوت دارد (سامرای، ۲۰۰۹: ۱۶۱) تکرار حرف عطف «واو» نشان‌دهنده هم‌زمانی یا هم‌رتبگی معطوف‌ها بوده و شاید از نظر اهمیت همه در یک درجه قرار دارند. در کنار این تکرار، استفاده از صنعت مقابله نیز میان دو جمله ابتدایی حکمت: «غنی - فقر / العقل - الجهل» منجر به برجسته‌سازی معنا و در نتیجه درک می‌گردد. همچنین تناسب طول جمله‌ها و به‌عبارت دیگر جناس و توازن، این حکمت را آهنگین ساخته است.

و سئل عن الخير و ما هو؟ فقال: لَيْسَ الْخَيْرُ أَنْ يَكْثُرَ مَالُكَ وَوَلَدُكَ وَ لَكِنَّ الْخَيْرَ أَنْ يَكْثُرَ عِلْمُكَ وَ أَنْ يَعْظُمَ حِلْمُكَ وَ أَنْ تُبَاهِيَ النَّاسَ بِعِبَادَةِ رَبِّكَ فَإِنْ أَحْسَنْتَ حَمِدَتِ اللَّهُ وَ إِنْ أَسَأْتَ اسْتَغْفَرَتِ اللَّهُ. (حکمت ۹۴)

از امام پرسیدند: خیر چیست؟ فرمود: خوبی آن نیست که مال و فرزندت بسیار شود بلکه خیر آن است که دانش تو فراوان و بردباری تو بزرگ و گران مقدار باشد و در پرستش پروردگار در میان مردم سرفراز باشی. پس اگر کار نیکی انجام دهی شکر خدا به‌جا آوری و اگر بد کردی از خدا آمرزش خواهی.

با کمی تأمل در این فراز ملاحظه می‌شود حرف «ان» ناصبه که مختص فعل است چهار بار و «ان» شرطیه دو بار تکرار شده است. فعلیه بودن جملات (ان یكثر / ان يعظم / ان تباهي) دلالت بر حدوث و استمرار دارد، به‌عنوان مثال در عبارت «ان یكثر علمک» فرایند آموختن دانش فرایندی افزایشی بوده و با نو شدن همراه است. همچنین ساختار جملاتی که خیر در آن شمرده می‌شود به هم شبیه بوده و با حرف عطف «واو» به هم مربوط گردیده‌اند. این حرف پنج بار تکرار شده و دلالت بر ترتیب زمانی ندارد، بلکه همه معطوف‌ها در یک سطح هستند و تنها بر اشتراک مطلق دلالت دارد. (حسن، ۱۳۸۷: ۳ / ۳۱۰)

«ال» در واژه «خیر» برای استغراق است و افاده عموم می‌کند (تفتازانی، ۱۴۱۱: ۵۵) از نظر امام خیر محدود به مال و فرزند نبوده، بلکه دامنه آن گسترده است، به‌عبارت دیگر از نظر معنایی انواع خیر را در بر می‌گیرد.

«ان» شرطیه در مواردی به‌کار می‌رود که احتمال وقوع فعل با شک و تردید همراه است (سامرای، ۲۰۰۷: ۴ / ۵۹) کاربرد جمله شرطیه و تکرار آن در کنار استفاده از تضاد در کلمات (أحسن / أسأت) نوعی توازن آوایی ایجاد کرده است. تکرار لفظ جلاله نیز حاکی از حضور پر رنگ حضرت حق در ذهن امام است.

در مورد تکرار حرف باید توجه داشت که در اینجا این تکرار یک ضرورت است؛ زیرا بدون آن معنا کامل نمی‌شود.

چهار. تکرار واژه

اگر کلمه یا لفظ در سبک و سیاقی واحد برای خاطر نشان ساختن نکته‌ای بیش از یک بار ذکر شود، بیانگر تأکید، جلب توجه، تهویل (ترس افکنی) و یا تعظیم است. (ابن معصوم مدنی، ۱۹۶۸: ۵ / ۳۵ - ۳۴)

در حکمت دهم افزون بر تکرار حرف، تکرار واژه نیز ملاحظه می‌شود، در عبارت «خَالَطُوا النَّاسَ مُخَالَطَةً...» مفعول مطلق تأکیدی، نوعی تکرار به‌شمار می‌رود و می‌توان آن را از باب جناس اشتقاقی نیز به حساب آورد. گاه متکلم قصد دارد مطلبی را برای مخاطب جا اندازد که با تکرار یک واژه به هدف خود نائل می‌گردد.

همان‌طور که ملاحظه شد در حکمت ۹۴ افزون بر تکرار حرف، واژه خیر نیز تکرار شده که این تکرار بیانگر تأکید و باعث تقویت معنا شده است. تکرار واژه مانند تکرار حرف به‌جز تأکید معنایی، از جنبه آوایی نیز بر مخاطب تأثیرگذار است. گاهی متکلم برای تأکید و افزایش تأثیر به تکرار عین واژه می‌پردازد، به‌عنوان نمونه امام علیه السلام می‌فرماید:

قَدَّرَ الرَّجُلُ عَلَيَّ قَدْرَ هِمَّتِهِ وَ صِدْقَهُ عَلَيَّ قَدْرَ مُرُوءَتِهِ وَ شَجَاعَتَهُ عَلَيَّ قَدْرَ أَنْفَتِهِ وَ عِفَّتَهُ
عَلَيَّ قَدْرَ غَيْرَتِهِ. (حکمت ۴۷)

ارزش مرد به‌اندازه همت اوست و راست‌گویی او به‌میزان جوانمردی‌اش و شجاعت او به‌قدر ننگی است که احساس می‌کند و پاکدامنی او به‌اندازه غیرت او است.

امام علیه السلام به چهار چیز اشاره فرموده و آنها را پایه و اساس چهار چیز قرار داده است: همت را اساس ارزش انسان، جوانمردی را اساس راستی، عار داشتن از کار زشت را اساس دلیری و شجاعت، غیرت را اساس عفت و پاکدامنی برشمرده است. (ابن میثم، ۱۳۷۵: ۴۵۳ - ۴۵۲)

از نظر لغوی، «أنف» بر وزن هدف، به‌معنای ناپسند داشتن چیزی و خود را برتر از آن دانستن است. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۹ / ۱۵) بنابر این در اینجا می‌تواند اشاره به بی‌اعتنایی نسبت به ارزش‌های مادی باشد. دو واژه غیرت عفت نیز اگر چه در عرف امروز بیشتر در مسائل ناموسی به‌کار می‌رود، ولی از نظر ارباب لغت و علمای اخلاق، هر دو معنایی وسیع دارند؛ عفت به‌معنای خودداری و حالت انزجار طبیعی انسان نسبت به تصور شرکت دیگران در امور مورد علاقه او است و به‌عبارت دیگر غیرت به‌معنای حفظ ارزش‌های مربوط به خود و جلوگیری از تجاوزز دیگران به حریم او است. عفت نیز به‌معنای خودداری و انزجار از صحنه‌های زشت است که غالباً این دو واژه در عرف امروز در امور ناموسی به‌کار می‌رود.



از منظر علم بلاغت صرف نظر از چهار بار تکرار حرف «علی»، کلمه «قدر» پنج‌بار تکرار شده تا مخاطب دریابد میزان ارزش انسان بی حساب نیست، بلکه دارای معیار دقیقی است که با آن سنجیده می‌شود. افزون بر تکرار واژه که نشان دهنده تأکید است، اسمیه بودن جمله نیز بر تأکید دلالت دارد. قابل توجه است که ضمیر غائب نیز هفت‌بار تکرار شده که این تکرار باعث به‌وجود آمدن توازنی آهنگین شده است. آرایه تقسیم نیز در ایجاد توازن کلام نقش مستقیمی دارد.

امام علیه السلام در حکمت دیگری می‌فرماید:

عَجِبْتُ لِلْبَخِيلِ يَسْتَعْجِلُ الْفَقْرَ الَّذِي مِنْهُ هَرَبٌ وَيَفُوتُهُ الْغِنَى الَّذِي إِيَّاهُ طَلَبَ فَيَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَيُحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ حِسَابَ الْأَغْنِيَاءِ وَعَجِبْتُ لِمُتَكَبِّرِ الَّذِي كَانَ بِالْأُمْسِ نُطْفَةً وَيَكُونُ غَدًا حَيْفَةً وَعَجِبْتُ لِمَنْ شَكَ فِي اللَّهِ وَهُوَ يَرَى خَلْقَ اللَّهِ وَعَجِبْتُ لِمَنْ نَبِيَ الْمَوْتَ وَهُوَ يَرَى الْمَوْتَ وَعَجِبْتُ لِمَنْ أَنْكَرَ النَّشْأَةَ الْآخِرَى وَهُوَ يَرَى النَّشْأَةَ الْأُولَى وَعَجِبْتُ لِعَامِرٍ دَارَ الْفَنَاءِ وَتَارَكَ دَارَ الْبَقَاءِ. (حکمت ۱۲۶)

در شگفتم از بخیل که سوی فقری می‌شتابد که از آن می‌گریزد و سرمایه‌ای را از دست می‌دهد که برای آن تلاش می‌کند. در دنیا چون تهیدستان زندگی می‌کند، اما در آخرت چون سرمایه‌داران محاکمه می‌شود و در شگفتم از متکبری که دیروز نطفه‌ای بی‌ارزش و فردا مرداری گنبدیده خواهد بود و در شگفتم از آن کس که آفرینش پدیده‌ها را می‌نگرد و در وجود خدا تردید دارد و در شگفتم از آن کس که مردگان را می‌بیند و مرگ را از یاد برده است و در شگفتم از آن کس که پیدایش دوباره را انکار می‌کند درحالی‌که پیدایش آغازین را می‌نگرد و در شگفتم از آن کس که خانه نابود شدنی را آباد می‌کند، اما جایگاه همیشگی را از یاد برده است.

در این کلام حکمت‌آمیز، امام علیه السلام به شش ردیله اخلاقی اشاره فرموده که منشأ اکثر بدبختی‌های انسان است و اجتناب ورزیدن از آنها سعادت وی را ضمانت می‌کند.

واژه «عجبت» شش‌بار تکرار شده تا صفت ردیله بخل را مورد نکوهش قرار دهد. در دو عبارت «يَسْتَعْجِلُ الْفَقْرَ الَّذِي مِنْهُ هَرَبٌ» و «يَفُوتُهُ الْغِنَى الَّذِي إِيَّاهُ طَلَبَ» اسم موصول «الذی» به توصیف دو واژه «فقر» و «غنی» که متضاد هستند، پرداخته است. بین يستعجل - يفوته و الفقر - الغنی و هرب - طلب، صنعت مقابله وجود دارد. هرچند میان واژگان دو عبارت تقابل ملاحظه می‌شود، اما تکرار اسم موصول باعث ایجاد نوعی توازن معنایی شده است. در ادامه عبارت نیز افزون بر تقابل میان

الدنيا - الآخرة و الأغنياء - الفقراء، در کلمات «بعیش و عیش» و «یحاسب و حساب» جناس اشتقاقی دیده می‌شود که نوعی تکرار حروف به‌شمار رفته و باعث ایجاد موسیقی در کلام می‌گردد. طباق در کلمات «الأمس / غدا» و «کان / یکون» که در حقیقت تضاد بین زمان گذشته و آینده است و «شک / یری»، «نسی / یری»، «الآخرة / الأولى»، «أنکر / یری» و نیز آرایهٔ تقابل در دو عبارت «عَجِبْتُ لِعَامِرٍ دَارَ الْفَنَاءِ» و «تَارَكَ دَارَ الْبَقَاءِ» جدا از ایجاد موسیقی، معنا را نیز برجسته ساخته و به درک سریع‌تر مطلب توسط مخاطب می‌انجامد. تکرار فعل «یری» اتمام حجتی است برای مخاطب که نتواند در آینده اظهار بی‌اطلاعی و ناآگاهی نماید.

در حکمتی دیگر امام علیه السلام چنین می‌فرماید: «مَنْ قَضَى حَقَّ مَنْ لَا يَقْضِي حَقَّهُ فَقَدْ عَبَدَهُ (حکمت ۱۶۴)؛ رعایت حق کسی که او حقش را محترم نمی‌شمارد، نوعی بردگی است».

«حق» در لغت ضد «باطل»، امر انجام‌شده و تحقق‌یافته، عدل، ملک، وجود ثابت و نیز از جمله اسماء حسنی است. (عباس، ۱۹۹۸: ۲۶۴)

از نظر حروف، «حاء» بیانگر حرارت عاطفه و احاطه، و «قاف» مشدد بیانگر قدرت و مقاومت است. از کنار هم قرار گرفتن این دو حرف به ترتیب و بی‌واسطه، در حقیقت عاطفه و قدرت در هم می‌آمیزند تا نشان‌دهنده مالکیت باشند. مفهوم حق بدین معنا است که انسان مکان لازم و کافی در اختیار داشته باشد تا بتواند به وظایف طبیعی خود بدون زیادت یا نقصان در عرصه‌های مختلف زندگی خانوادگی، دینی، سیاسی و مانند آن بپردازد. هر چند حق و عدالت مکمل معنای هم هستند، اما تفاوت باریک میان این دو را می‌توان در این نکته دانست که حق گرفتنی است و عدالت دادنی. (همان: ۲۶۵)

تکرار واژه «حق» و اسم شرط «من» و نیز کاربرد طباق سلب بین «قضی» و «لایقضی»، افزون بر تأکید و اهمیت بخشیدن به موضوع مورد بحث، در ایجاد توازن نیز نقش داشته است. حرف «قاف» در کل جمله ۵ بار تکرار شده که برای شنونده تداعی‌کنندهٔ قدرت و شدت امر است. جواب شرط نیز با حرف «فقد» همراه شده تا این قدرت را اثبات نماید.

فَاعِلُ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنْهُ وَفَاعِلُ الشَّرِّ شَرٌّ مِنْهُ. (حکمت ۳۲)

نیکوکار از کار نیک بهتر و بدکار از کار بد بدتر استتمام کلمات موجود در این عبارت دو بار تکرار شده است.

با کمی دقت به ماهرانه بودن تکرار می‌توان پی برد؛ زیرا کلمات مکرر، به‌گونه‌ای کنار هم چیده شده که باعث ایجاد مقابله شده است. (فاعل الخیر - فاعل الشر / خیر - شر)



از سوی دیگر بهره‌مندی از طباق نیز به برجسته‌سازی معنا و وضوح آن کمک می‌کند. شاید بتوان این تکرار را عامدانه نیز نامید؛ زیرا متکلم می‌توانست کلماتی مترادف با «خیر» به کار برد، اما با انتخاب تکرار کلمه بدون ایجاد تکلف بر فصاحت کلامش صحه گذاشته است. در جای دیگر باز هم اسلوب تکرار برای تأکید آمده است:

أَفْضَلُ الزُّهْدِ إِخْفَاءُ الزُّهْدِ. (حکمت ۲۸)

برترین زهد، پنهان داشتن زهد است.

بدیهی است که ضمیر برای جلوگیری از تکرار، جانشین اسم می‌شود، بنابراین در اینجا عدم استفاده از ضمیر نشان می‌دهد که تکرار واژه «زهد» به‌منظور تأکید صورت گرفته است. «اسمیه بودن جمله نیز دلالت بر ثبوت دارد» (قزوینی، بی تا: ۱۰۰ - ۹۹) با توجه به دلالت ثبوت نتیجه گرفته می‌شود که منظور امام درجات زهد نیست؛ زیرا آن، امری نسبی و حدوثی است بلکه از منظر امام، زاهد باید در سلوک و عمل، نفس زهد را متجلی سازد و از آنجا که مقدمه و وسیله تقوامداری و رستگاری زهد ورزیدن است بر اخفای زهد تأکید شده تا از تظاهر به آن جلوگیری شود.

الْحَذَرُ الْحَذَرُ فَوَاللَّهِ لَقَدْ سَتَرَحْتِي كَأَنَّهُ قَدْ غَفَرَ. (حکمت ۳۰)

هشدار هشدار به خدا سوگند، چنان پرده پوشی کرده که پنداری تو را بخشیده است.

این گفتار حکیمانه امام هشدار است برای همه گنهکاران که از صبر الهی مغرور نشوند و همچنین اشاره‌ای است به صفت ستار العیوب بودن خدای متعال.

در حکمت مذکور تکرار واژه «الحذر» از باب «تحذیر» است. یکی از انواع تحذیر ذکر امر ناپسند به‌صورت مکرر است. تحذیر به‌معنای متوجه کردن و آگاه نمودن مخاطب نسبت به امری ناپسند و ناخوشایند است تا از این طریق از آن دوری کند. (جیگاره، ۱۳۹۵: ۲۰۸)

امام علیه السلام بدین وسیله انسان را از خشم الهی به‌سبب نافرمانی از او برحذر داشته است، به‌خاطر سهل‌انگاری و پوشیده داشتن گناه خود تا بدانجا که گویی آمرزیده است (ابن‌میثم، ۱۳۷۵: ۵ / ۴۲۹ - ۴۲۸) به‌عبارت دیگر اکنون که خدای متعال مهلت داده و گناهان را پنهان نموده ترس و دوری از خشم او واجب است و باید معصیت نکرده از گذشته پشیمان بوده و توبه نمود؛ زیرا همان‌طور که حلم و بردباری‌اش بسیار است عقاب و کیفرش سخت می‌باشد. (فیض الاسلام، ۱۳۷۹: ۶ / ۱۰۹۹)

تشبیه با حرف مشبهة بالفعل «كأن» بلیغ‌تر از تشبیه با حرف «كاف» است (سامرائی، ۲۰۰۷: ۱ / ۲۸۳)

تکرار به کار بردن اسلوب تحذیر و تشبیه در کنار حرف «قد» که بر سر فعل ماضی آمده و برای تحقیق است و نیز تکرار آن همراه با اسلوب قسم «والله» و حرف «لام»، بر تأکید فحوای کلام بسیار افزوده است.

مشابه این حکمت که تکرار برای تحذیر به کار رفته بود، نصیحت حضرت به فرزند خویش امام حسن علیه السلام است، که به اختصار به آن اشاره می‌شود، حضرت می‌فرماید:

يَا بُنَيَّ احْفَظْ عَنِّي أَرْبَعًا وَ أَرْبَعًا لَا يَضُرُّكَ مَا عَمِلْتَ مَعَهُنَّ إِنَّ أَغْنَى الْغَنَى الْعَقْلُ وَ أَكْبَرَ الْفَقْرِ الْحُمُقُ وَ أَوْحَشَ الْوَحْشَةَ الْعُجْبُ وَ أَكْرَمَ الْحَسَبِ حُسْنُ الْخُلُقِ يَا بُنَيَّ إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْأَحْمَقِ فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ وَ إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْبَخِيلِ فَإِنَّهُ يَقْعُدُ عَنْكَ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ وَ إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْفَاجِرِ فَإِنَّهُ يَبِيعُكَ بِالتَّافِهِ وَ إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْكُذَّابِ فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُقَرِّبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ وَ يُبْعِدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ. (حکمت ۳۸)

پسرم چهار چیز از من یاد گیر (در خوبی‌ها)، و چهار چیز به‌خاطر بسپار (هشدارها)، که تا به آنها عمل می‌کنی، زیان نبینی: الف) خوبی‌ها: ۱. همانا ارزشمندترین بی‌نیازی عقل است، ۲. و بزرگ‌ترین فقر بی‌خردی است، ۳. و ترسناک‌ترین تنهایی خودپسندی است. ۴. و گرامی‌ترین ارزش خانوادگی، اخلاق نیکوست. ب) هشدارها: ۱. پسرم از دوستی با احمق بپرهیز، چراکه می‌خواهد به تو نفعی رساند اما دچار زیان می‌کند. ۲. از دوستی با بخیل بپرهیز؛ زیرا آنچه را که سخت به آن نیاز داری از تو دریغ می‌دارد. ۳. و از دوستی با بدکار بپرهیز، که با اندک بهایی تو را می‌فروشد. ۴. و از دوستی با دروغ‌گو بپرهیز، که او به سراب ماند: دور را به تو نزدیک، و نزدیک را دور می‌نمایاند.

در حکمت فوق که از باب نصیحت است افزون بر استفاده از آرایه طباق که فهم مطلب را آسان‌تر می‌سازد و نیز تکرار جزئی کلمه مانند «أغنى الغنى» و «أوحش الوحشة» تکرار خود واژه هم دیده می‌شود. در ابتدای کلام تکرار متوالی کلمه «أربعا» برای تأکید و سپس تکرار چهار بار کلمه «إياك» در برحذر داشتن مخاطب نقشی محوری از خود ایفا کرده است. عبارت «یا بنی» نیز برای تأکید مجدد ذکر شده که تصغیر آن نیز از باب تحبیب است و این ساختار با موضوع کلام که پند و اندرز به فرزند است بسیار متناسب بوده و در حقیقت شیوه نصیحت پدر به پسر را برای عموم آموزش می‌دهد.



الصَّبْرُ صَبْرَانِ صَبْرٌ عَلَىٰ مَا تَكَرَّرَ وَصَبْرٌ عَمَّا تُحِبُّ. (حکمت ۵۵)

شکیبایی دو گونه است: شکیبایی بر آنچه خوش نمی‌داری و شکیبایی در آنچه دوست می‌داری.

در این حکمت که به یکی از کرامت‌های اخلاق اسلامی اشاره دارد، افزون بر کاربرد اسلوب تقسیم، تکرار جمله اسمیه نیز ملاحظه می‌شود که محور آن تمرکز بر معنای بردباری است. این تکرار، مخاطب را تشویق می‌کند تا اندکی بر معنا تأمل و درنگ کرده و انواع آن را در مواقع مختلف بشناسد. افزون بر تأکید، جنبه آوایی این تکرار نیز قابل توجه است.

اگر از ناحیه نحوی نگاه شود در این حکمت بدل تفصیل به کار رفته است، از این رو می‌توان نتیجه گرفت که تکرار برای توضیح و درک بهتر صورت پذیرفته است.

از دیدگاه زبان‌شناسی نیز تکرار واژه «صبر»، بینامتنیت قرآنی را در ذهن یادآور می‌شود، آنجا که خدای متعال می‌فرماید: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَّوْا بِالصَّبْرِ (عصر / ۳)؛ مگر کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده و همدیگر را به حق سفارش و به شکیبایی توصیه کرده‌اند.» دو جمله اسمیه «صَبْرٌ عَلَىٰ مَا تَكَرَّرَ» و «صَبْرٌ عَمَّا تُحِبُّ» از سویی دو معنای متضاد دارند، ولی از جهت مضمون با هم مرتبط هستند. امام از طریق تکرار این دو جمله اسمیه افزون بر سوق دادن ذهن مخاطب بر نقش تربیتی و اخلاقی این واژه، با ایجاد سجع آهنگی موزون به کلام خود بخشیده است.

مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ رِيحٌ وَمَنْ غَفَلَ عَنْهَا خَسِيرٌ وَمَنْ خَافَ أَمِينَ وَمَنْ اِعْتَبَرَ أَبْصَرَ وَمَنْ أَبْصَرَ فَهَمَّ وَمَنْ فَهَمَّ عَلِمَ. (حکمت ۲۰۸)

کسی که از خود حساب کشد، سود می‌برد و آن که از خود غفلت کند زیان می‌بیند و کسی که از خدا بترسد ایمن باشد و کسی که عبرت آموزد آگاهی یابد و آن که آگاهی یابد می‌فهمد و آن که بفهمد دانش آموخته است.

اسم موصول «من» شش بار در صدر همه جمله‌ها تکرار شده است؛ به عبارت دیگر در این حکمت شاهد تکرار مبتدا؛ یعنی تکرار در آغاز جمله‌ها هستیم.

اسم موصول «من» که اغلب دلالت بر عاقل می‌کند، نسبت به حرف «ما» که بر عاقل و غیرعاقل دلالت دارد، از دامنه کاربردی محدودتری برخوردار است. ساختمان «ما» نیز موافق استعمال گسترده آن است که همان «مذ الف» در آخر آن می‌باشد. (جیگاره، ۱۳۹۵: ۷۵)

با صرف‌نظر از جمله «مَنْ اعْتَبَرَ أَبْصَرَ» در تمام جمله‌ها سجع متوازن وجود دارد.^۱ افزون بر آن مقابله میان دو جمله «حاسب - غفل / ربح - خسر» و صنعت طباق میان کلمات «خاف / أمن» معنا را برجسته ساخته است. با اندکی تأمل دانسته می‌شود میان جمله‌های پایانی، افزون بر ارتباط معنایی، ترتیب امری بر دیگری نیز وجود دارد؛ بدین صورت که نخستین گام عبرت‌آموزی بیان شده و این امر بستری است که از آن بصیرت حاصل می‌شود و بصیرت زمینه فهمیدن را فراهم می‌سازد و فهمیدن منجر به علم و دانش می‌گردد. تکرار اسم موصول «من» افزون بر ایجاد موسیقی، نشان‌دهنده تأکید متکلم بر این نکته است که رسیدن به این مکارم اخلاقی در صورت به‌کارگیری موارد مذکور برای هر فرد بنی‌بشر امکان‌پذیر است.

پنج. تکرار عبارت

لَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ. (حکمت ۱۸۲)

آنجا که باید سخن درست گفت، در خاموشی خیری نیست، چنان‌که در سخن ناآگاهانه نیز خیری نخواهد بود.

امام علی علیه السلام در نکوهش سخن به‌جا نگفتن و بی‌جا گفتن این حکمت را ایراد فرموده است. دم فرو بستن از سخن حکیمانه نقطه مقابل سخن گفتن از روی نادانی است. اگر چه نعمت بیان یکی از مواهب الهی است و در سوره «الرحمن» نیز بدان اشاره شده اما این قابلیت را دارد که استفاده نادرست از آن آفت‌ساز گردد. گناهان بزرگی مانند تهمت، غیبت، دروغ، حمایت از باطل و تصدیق آن، ناشی از عدم استفاده به‌جای گفتار است.

تکرار عبارت «لا خیر» که در دو جمله مقابل هم قرار گرفته افزون برجسته‌سازی این پیام اخلاقی، در ایجاد آهنگ کلام مؤثر واقع شده است.

الدُّنْيَا دَارٌ مَمَرٌ لَا دَارَ مَقَرٍّ وَالنَّاسُ فِيهَا رَجُلَانِ رَجُلٌ بَاعَ فِيهَا نَفْسَهُ فَأُوْبِقَهَا وَرَجُلٌ ابْتِاعَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا. (حکمت ۱۳۳)

۱. سجع متوازی: اگر دو عبارت در وزن و نه در قافیه با هم توافق داشته باشند، سجع متوازی خواهند داشت، مانند قول خدای متعال در آیات ۱۳ و ۱۴ سوره غاشیه: «فِيهَا شُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ * وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ». (همان: ۴۲۲)

۲. استفاده از این نوع سجع باعث ایجاد توازن می‌گردد. اگر دو لفظ مشابه در ترتیب حروف و بدون اینکه مشتق از هم باشند در جمله بیابند جناس مطلق و در صورتی که با هم اشتقاق داشته باشند، جناس اشتقاقی نامیده می‌شوند، مانند آیات ۲ و ۳ از سوره کافرون: «لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ * وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ». (همان: ۴۱۶)



دنیا گذرگاه عبور است، نه جای ماندن، و مردم در آن دو دسته‌اند: یکی آنکه خود را فروخت و به تباهی کشاند و دیگری آن که خود را خرید و آزاد کرد.

در حکمت‌های امام افزون بر تکرار حرف و تکرار واژه، تکرار عبارت نیز دیده می‌شود. تکرار عبارت که ممکن است تکرار جمله اسمیه یا فعلیه به صورت کامل یا ناقص باشد در حکمت مذکور نمایان است. دو جمله اسمیه (رجل باع نفسه فأوبقها / رجل ابتاع نفسه فأعنتها) معنای متضاد دارند و با دو مضمون به هم ربط پیدا می‌کنند: اسیر دنیا شدن یا رهایی از آن.

همچنین تکرار یک مضمون در بخش آغازین جمله (محل گذر بودن / محل اسقرار نبودن) تکرار حرف «راء» در (دار، دار، ممر، مقر) و حرف عطف «فاء» و ضمیر «هاء» در (فأوبقها، فأعنتها)، طباق در (ممر و مقر)، (أوبق و أعنت)، تکرار کلمات (رجلان، رجل، رجل)، (دار، دار)، (نفسه، نفسه)، و تصریح در دو عبارت آخر و به کار بردن صنعت تقسیم، موسیقی داخلی یا تجانس آوایی می‌آفریند و بر نفس مخاطب تأثیر می‌گذارد. همان‌طور که ملاحظه شد این حکمت از نظر ساختاری افزون بر آرایه‌های بدیعی، دارای عناصر متنوعی مانند نفی، تأکید با جمله اسمیه و تکرار است، ولی آنچه که باید بدان توجه شود، این است که در ماورای تکرار و زیبایی‌های ظاهری، رسالتی تربیتی نهفته است. تکرار با هدف جلب توجه مخاطب، تأکیدی است برای مذمت دنیامداری و ترغیب به آخرت‌محوری.

مَنْ أُعْطِيَ أَرْبَعًا لَمْ يُحْرَمْ أَرْبَعًا مَنْ أُعْطِيَ الدُّعَاءَ لَمْ يُحْرَمِ الإِجَابَةَ وَمَنْ أُعْطِيَ التَّوْبَةَ لَمْ يُحْرَمِ الْقَبُولَ وَمَنْ أُعْطِيَ الإِسْتِغْفَارَ لَمْ يُحْرَمِ الْمَغْفِرَةَ وَمَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ لَمْ يُحْرَمِ الزِّيَادَةَ. (حکمت ۱۳۵)

کسی را که چهار چیز دادند، از چهار چیز محروم نباشد، با دعا از اجابت کردن، با توبه از پذیرفته شدن، با استغفار از آمرزش گناه، با شکرگزاری از فزونی نعمت‌ها.

در این کلام حکیمانه تصریح شده که توفیق انجام چهار عمل منجر به تحقق چهار نعمت الهی می‌شود.

از نظر ساختاری در تمام عبارت‌های کلام امام بینامتنیت قرآنی ملاحظه می‌شود: عبارت «من أعطی الدعاء لم یحرم الإجابة» مضمون این کلام الهی است: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ (غافر / ۱۵)؛ مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.» جمله دوم نیز با این آیه شریفه روابط بینامتنی ایجاد کرده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ (تحریم / ۸)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به درگاه خدا توبه‌ای راستین کنید، امید است که پروردگارتان بدی‌هایتان را از

شما بزدايد» و نیز عبارت «من أعطي الشكر لم يحرم الزيادة» که برگرفته از این آیه کریمه است: «لئن شكرتم لأزيدنكم» (ابراهیم / ۷)؛ اگر واقعاً سپاس‌گزاری کنید [نعمت] شما را افزون خواهیم کرد.» در مورد استغفار نیز خدای متعال می‌فرماید: «وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا» (نساء / ۱۱۰)؛ و هر کس کار بدی کند، یا بر خویشتن ستم ورزد؛ سپس از خدا آمرزش بخواهد، خدا را آمرزنده مهربان خواهد یافت.»

در حقیقت بینامتنیت در این مقطع نوعی تکرار مضمون است، بنابر این می‌توان آن را بینامتنیت ضمنی نیز نام نهاد. (فرج، ۲۰۰۷: ۱۹۹)

لازم به ذکر است که احادیث بسیاری نیز از ائمه اطهار علیهم‌السلام در مورد دعا، توبه، استغفار و شکر، روایت شده است که با این کلام امام علیه‌السلام رابطه بینامتنی دارند. شاید بتوان گفت مناجات التائبین امام سجاده علیه‌السلام نمونه‌ای از این دسته است.

از نظر بدیعی نیز ملاحظه می‌شود که مراعات نظیر در کلمات (الدعاء، الإجابة، التوبة، القبول، الاستغفار، المغفرة) باعث ایجاد نوعی رابطه انسجامی در متن شده است. از نگاه دلالت‌شناسی نحوی، شاید بتوان گفت کاربرد صیغه مجهول تلویحاً به این نکته اشاره دارد که انجام اعمال مذکور تنها توفیقی از جانب خدای متعال است و آنچه بنده اختیار دارد گام نهادن در مسیری است که این توفیق را از آن خود سازد؛ به عبارتی بنده با انجام فرامین الهی رضایت خالق خویش را جلب کرده و خود را مشمول این وعده الهی می‌گرداند.

عبارت‌های «من أعطی» و «لم یحرم» که در اسلوب شرطی نوعی رابطه هم‌معنایی دارند پنج‌بار تکرار شده است. استفاده از اسلوب شرطی باعث می‌شود اقدام بنده و وعده خدا لازم و ملزوم هم گردند. تکرار در این فراز حکیمانه جنبه تربیتی دارد و برای تشویق بندگان به ایجاد تحول درونی و تولدی دیگر برای اظهار بندگی و عبودیت است که هدف از آفرینش الهی نیز چیزی جز این نیست. موسیقی کلام نیز حاصل کاربرد این تکرار در کنار استفاده از صنعت بلاغی تقسیم است.

إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ. (حکمت ۲۳۷)

گروهی خدا را به امید بخشش پرستش کردند، که این پرستش بازرگانان است و گروهی او را از روی ترس عبادت کردند که این عبادت بردگان است و گروهی خدا را از روی سپاس‌گزاری پرستیدند و این پرستش آزادگان است.

در نگاه نخست، اسلوب تقسیم با سه بار تکرار عبارت «إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ» ملاحظه می‌شود. یکی از موارد استفاده از تقسیم به‌منظور آسان‌سازی یادگیری و درک مطلب است. کاربرد طباق در کلمات «العبيد و الأحرار» و نیز در دو واژه «رغبة و رهبة» که از سویی متجانس نیز هستند، افزون بر برجستگی معنایی در ایجاد آهنگین‌ساختن کلام نقش بارزی داشته است. اگر درباره کلمات بیرون از ترکیب جمله تأمل شود در معجم واژگانی این حکمت، کلمات «عبدا، عبادة، و العبيد» ملاحظه می‌شود که موضوع کلام را در همان لحظه نخست آشکارا و به‌سرعت به ذهن منتقل می‌سازد. تکرار ضمیر اشاره «تلك» و لفظ جلاله «الله» نیز افزون بر ایجاد توازن، در تأکید فحوای کلام تأثیر مستقیمی داشته است.

جالب توجه این است که تعداد تکرارها، در کلمه‌ها یا عبارت‌های این حکمت همگی بر سه متوقف شده است.

نتیجه

هرچند در قدیم بزرگان علم نحو عمده‌ترین کارکرد تکرار را در تأکید معنا می‌دانستند اما محققان علم بلاغت بر این باور بودند که حضور تکرار دلالت‌های بسیاری را می‌تواند در متن از خود باقی گذارد. با این نگاه حکمت‌های ارزشمند نهج‌البلاغه که متنی کهن به‌شمار می‌رود مورد بررسی و تحلیل قرار گرفت و نتایج ذیل به‌دست آمد:

- هنر سازه تکرار، دو زاویه موسیقی و واژگان را در بر می‌گیرد. بدین معنا که گاه تکرار واژه، موسیقی می‌آفریند و گاه به‌منظور القای معنای خاصی، تکرار صورت می‌پذیرد.
- کلام آهنگین افزون بر نشان دادن قدرت متکلم و افزایش تأثیر آن بر مخاطب، شادی‌آفرین بوده و باعث ترغیب شنونده برای شنیدن ادامه مطلب می‌شود.
- در حکمت‌های نهج‌البلاغه انواع تکرار: حرف، واژه و عبارت در کنار سایر آرایه‌های بلاغی بدون تکلف به‌کار رفته که این امر گویای قدرت بیان متکلم در استفاده درست و به‌جا از آرایه‌ها است.
- امام علی علیه السلام از دلالت‌های کاربردی عبارت‌ها در جهت تحقق بخشیدن به اهداف دینی، اخلاقی و تربیتی بهره گرفته‌اند، به‌عنوان مثال تکرار جمله فعلیه با فعل مضارع ایجاد حرکت و استمرار را تداعی می‌کند یا تکرار فعل ماضی، مستقبل را به‌منزله ماضی قرار داده تا از وقوع حتمی آن خبر دهد.
- گاه تکرار به‌منظور توضیح و تبیین مضمون کلام یا توسعه معانی انجام می‌پذیرد و از طریق آن متکلم مطلب را برای مخاطب قابل‌فهم می‌گرداند.

- موسیقی تکرار با کاربرد انواع آرایه‌های ادبی نظیر جناس، سجع، ترصیع و تقسیم در حکمت‌های نهج البلاغه افزون بر افزایش زیبایی و انسجام، بر شیوایی و عمق بخشیدن به احساسات شنونده تأثیر به‌سزایی داشته است.

- تکرار، یکی از پرکاربردترین آرایه‌ها و از مهم‌ترین عناصر زیبایی‌آفرینی در کلام امام علی علیه السلام به‌شمار رفته و با برجسته‌سازی معنا، ذهن مخاطب را پویا ساخته و به اندیشه و تأمل و تمرکز بیشتر درباره مقصود متکلم وامی‌دارد.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه، گردآوری سید رضی، ترجمه محمد دشتی، ۱۳۹۰، تهران، پیام عدالت، چ ۲.
- ابن اثیر، نصرالله بن محمد، بی تا، المثل السائر فی أدب الکاتب و الشاعر، القاهرة، بی جا، ط ۲.
- ابن جنی، الخصائص، بی تا، تحقیق محمد النجار، بغداد، دار الشؤون الثقافية العامة.
- ابن عقیل، بهاء‌الدین عبدالله، ۱۴۱۱ ق، شرح ابن عقیل، قم، سید الشهداء، چ ۲.
- ابن فارس، احمد، ۱۴۰۴ ق، معجم مقاییس اللغة، تحقیق و تصحیح عبدالسلام محمدهارون، قم، مکتب الاعلام الإسلامی.
- ابن قتیبة دینوری، عبدالله بن مسلم، ۱۹۸۱ م، تأویل مشکل القرآن، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- ابن معصوم المدنی، علی بن نظام‌الدین، ۱۹۶۸ م، أنوار الربیع فی أنواع البدیع، تحقیق شاکر هادی شکری، النجف الأشرف، مطبعة نعمان.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ ق، لسان العرب، بیروت، دار صادر، چ ۳.
- ابن میثم بحرانی، میثم بن علی، ۱۳۷۵، شرح نهج البلاغه، مشهد، آستان قدس رضوی، چ ۱.
- امین شیرازی، احمد، ۱۳۷۱، آیین بلاغت، تهران، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۲.
- تفتازانی، سعدالدین، ۱۴۱۱ ق، مختصر المعانی، قم، دار الفکر.
- جیگاره، مینا، ۱۳۹۵ ق، تفاوت‌های معنایی در نحو کاربردی، تهران، نظری.
- حسن، عباس، ۱۳۸۷، ملخص النحو الوافی، تلخیص و توضیح مینا جیگاره، تهران، دانشگاه الزهراء.
- زیتون، علی مهدی، ۱۳۹۴، أدبیة الخطابة الإسلامية مدرسة نهج البلاغه نموذجاً، ترجمه رقیه رستم‌پور ملکی، تهران، امیر کبیر.

- سامرائی، فاضل صالح، ۲۰۰۷ م، معانی النحو، ط، بیروت، دار إحياء التراث الأدبی.
- _____، ۲۰۰۹ م، الجملة العربية تأليفها و أقسامها، الأردن، دار الفكر، ص ۳.
- سيد مرتضى، ابوالقاسم على بن الطاهر، ۱۴۰۳ ق، أمالی السيد المرتضى فى التفسير والحديث والأدب، قم، مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى.
- طبال، احمد، ۱۹۸۵ م، المتنبي دراسة نصوص من شعره، طرابلس، المكتبة الحديثة.
- عباس، احسان، ۱۹۹۸ م، معانى الحروف و خصائصه، دمشق، منشورات اتحاد الكتاب العرب.
- غضنفرى، على، ۲۰۱۳ م، «التكرار اللفظى فى القرآن أسبابه و فوائده»، مجلة دراسات فى العلوم الإنسانية، سال ۲۰، شماره ۱، ص ۳۷ - ۱۷.
- فرج، حسام احمد، ۲۰۰۷ م، نظرية علم النص رؤية منهجية فى بناء النص النثرى، تقديم سليمان العطار و محمود فهمى حجازى، القاهرة، مكتبة الآداب.
- فضل، صلاح، ۱۹۹۲ م، بلاغة الخطاب و علم النص، الكويت، عالم المعرفة.
- فيض الاسلام، سيد على نقى، ۱۳۷۹، ترجمه و شرح نهج البلاغه، تهران، فقيه، ج ۵.
- قروينى، جلال الدين، بى تا، الإيضاح فى اللغة، بى جا. www.almostafa.com
- قطب، سيد، ۲۰۰۳ م، النقد الأدبى - أصوله و مناهجه، القاهرة، دار الشروق، ط ۲.
- كرماني، محمود بن حمزه، بى تا، أسرار التكرار فى القرآن، القاهرة، دار الفضيلة.
- مجموعه نويسندگان، تهذيب المغنى، ۱۴۱۶ ق، تهران، مجمع علمى اسلامى، ج ۳.
- مرتضى زبيدى، محمد بن محمد، ۱۴۱۴ ق، تاج العروس من جواهر القاموس، ترجمه و تحقيق على شيرى، بيروت، دار الفكر.
- معين، محمد، ۱۳۵۴، فرهنگ فارسى متوسط، تهران، امير كبير.
- هاشمى، احمد، ۱۳۷۳، جواهر البلاغة، قم، مصطفى، ج ۷.
- وهبة، مجدى و كامل المهندس، ۱۹۸۴ م، معجم المصطلحات العربية فى اللغة والأدب، بيروت، مكتبة اللبان، ط ۲.